پنج تا صیل در مقدم کتاب المعجم الاشتقاقی المومصل

در شرح صفح هفتاد و ششم بودیم. حضرت علیه السلام در فرمایشی که با راهب داشتند فرمودند: «امر بلا شفه و لا لسان، ولكن كما شاء أن يقول له كن فكان خبرا كما أراد في اللوح»

[1].

بحث جلس قبل، پیرامون همین کلم «لوح» بود؛ لغت «لوح» و مطالبی که راجع به آن هست. شا
بدون اغراق بتوان گفت یکی از مهمترین و بالاترین واژههای معارفی در معارف ثقلین است.
یعنی همین کلمه «لوح». برای کاربردها و مقصودهایی که آنها دارند، از کلم «لوح» در عالم م
استفاده میکنند و اشاره میکنند به آن چیزی که آنها میدانند. ما هم که بعداً وارد عالم دیگر

میشویم، آنچه را که فهمیدیم را میبینیم: «المعرفة بذر المشاهدة»[2]؛ اینجا که معرفت بیایی،
وقتی آنجا برود، میفهمد که چه چیزی را با خودش بردهاست. لذا این لوح به این صورت است.

چیزی که در لغت «لوح» برای من جالب بود، قبلاً از عبارات آقای حسن جبل در کتابش، عباراتی را
محضر شما خواندم. گفتم که ایشان در کتابش: «المعجم الاشتقاقی المومصل»، پنج مرحل
تا صیل انجام داده است. بعد وقتی آدرسی که گذاشته بودند را دیدم، دیدم کلم پنجی ک
گذاشتهاند، در عبارت نبود. بعد وقتی مراجعه کردم، دیدم در این فایل کتابی که متأخر چاپ شده و
الآن هم موجود است، اصلاً کلمه خامس و ... را برداشتهاند. چرا؟؛ نمیدانم و الا چند سال پیشتر آقا
[یکی از حاضران]، فرمودند که این کتاب را در کتابخان فیضیه ای حرم مطهر دیدهام و مقدم آن
برای من زیراکس گرفتند و آوردند. این چند سال، این زحمت ایشان، چقدر برای مثل بند طلب
نافع بود. دعاگوی ایشان و هم کسانی که افاده میفرمایند، هستم.

در نسخهای که ایشان زیراکس گرفتند، تصریحاتی هست؛ در صفح بیست و چهار میفرماید: «
وه المستوی الخامس و الاخیر من التاصیل». در صفح دیگری میفرماید: مستوای مهمی است «و ه
ثالثها».

شاگرد: چه چیزی میگوید؟

استاد: در صفح بیستویکم میگوید: «هذا مستوی بالغ الاهمیة من مستویات التاصیل
للالفاظ و المعانی لهذا المعجم و هو ثالثها». یعنی به عدد تصریح میشود. اول تاصیل، دوم
تاصیل، سوم تاصیل، چهارم تاصیل و پنجمین تاصیل. عرض کردم پنجمین آنها گاه بسیار مهمی
است. یعنی غیر از کارهای ابن فارس و ابن جنی – ارتباط الفاظ و معانی همه خوب است- تا وقتی
به پنجمی میرسد، ایشان به علم جدیدی میرود که الآن هست و پشتوانهاش، تجوید قدیم هم بوده
است، اما الآن خیلی پیشرفتهای عجیب و غریبی در آن رخ داده است. ایشان آمده و رابطه برقرار
کرده است بین تموج صوت و نحوهای که دهان صوت را تولید میکند با معنا. خیلی مطلب خوبی
است. لذا ایشان میگوید مستوای خامس است؛ در پنج مرحلهای که لغت را به اصل برگرداندم، این
کار را انجام میدهم. ولی چرا در چاپ اخیر و آنچه که در نرمافزار الشاملهست، پنجمی را

برداشته‌اند، نمی‌دانم. مثلاً بعداً کسی در تعدادش اشکال کرده است یا نه. من هم که می‌خواستم چهارمی را پیدا کنم، مقداری رفت‌وبرگشت کردم. چون یک و دو و سه و پنج را تصریح می‌کنند. اما به چهارمی تصریح ندارد. وقتی می‌خواستم چهارمی را علامت‌گذاری کنم، دیدم از سه به پنج رسیده است. چهارمی را رفتم و برگشتم. آیا بعداً اشکال کرده بودند؟! خود حسن جبل اشکال کرده‌ای پسرش که چاپ جدید کرده؟ ظاهراً چاپی که در نرم‌افزار هست، در زمان خود حسن جبل چاپ شده است. پی جویی این با شما باشد. تذکر را عرض کردم این چاپی که از کتابخانه فیضیه‌ای حرم به من دادند، اینها را دارد. خیلی پر فایده است. دنبالش را بگیرید. این پنج تا صیلی که ایشان برقرار کرده است، چیز کمی نیست. نمی‌گویم معصوم است؛ بلکه می‌گویم: زمینه و سرنخ است؛ زمینه را فراهم کرده است. اگر شما کارهای او را ببینید، با مطالبی که قبلاً عرض کرده بودم، مهم می‌شود.

واژه «لوح» از دیدگاه فقه اللغة

آنچه که راجع به «لوح» عرض کردم، شاید دو-سه جلسه شد. از لوح محفوظ و محو و اثبات هم صحبت شد. اما لغت آنکه بر اصل معنا دلالت می‌کند؛ در التحقیق از مقایسی نقل فرموده‌اند. ابن‌فارس می‌گوید: «اصل صحیح معظمه مقاربة باب لمعان»[3]؛ یعنی در اصل معنای «لوح»، یک نحو تابش هست. «لمعان» تابش و نور دادن است. شاید بنده عرض کرده بودم که «لمعان» هم یکی از مصادیق ظهور است. «لاح ای ظهر». «اذا لمع فقد ظهر». نه اینکه خود «لاح» یعنی «لمع». اینها خیلی دقیق است. خود مرحوم آقای مصطفوی این جور نتیجه گرفته‌اند:

> **«و التحقيق أنّ الأصل الواحد في المادّة: هو بدوّ في تصفّح. و من مصاديقه: بدوّ السيف في امتداده و تصفّحه»[4].**

«لاح، ظهر و بداء». اما «بدوٌ فی تصفح»؛ اگر یک نقطه در آسمان ظهور کند، به عنوان یک نقطه ستاره، به آن لوح نمی‌گویند. لوح برای این دور است. یک نقطه است. «ظهر» در آن هست اما «لوح» نیست. چون «لوح»، ظهوری در یک صفحه است؛ در یک سطح. حتماً باید در این فضا قرار بگیرد تا به آن «لوح» بگویند. «بدوّ السیف فی امتداده و تصفّحه»؛ سیف می‌تواند بدو داشته باشد. چون تیغه دارد. تیغه و لبه شمشیر، «لاح» نیست. پهنه شمشیر است که بدو دارد.

شاگرد: ظهور در صفحه؟

استاد: «تصفح». «صحف» و «صفح»، در اشتقاق کبیر با هم شریک هستند و معانی آنها هم با هم نزدیک است. «صفح» و «صحف» نزدیک هستند.

شاگرد۲: یعنی یک چیزی در صفحه است یا ظهور به نحو صفحه؟

استاد: «بدوّ فی تصفح»؛ ظهوری در چیز عریض؛ در صفحه. در چیز خیلی لطیف و باریک نباشد. ایشان به این صورت می‌فرمایند.

شاگرد۲: در شمشیر چیزی در صفحه ظهور نکرده است، بلکه خودش به‌صورت صفحه است.

استاد: «لوح» چیست؟ یک استخوان است؛ یک سنگ است. یک چوب است. به اینها لوح می‌گویید. یعنی هم کتابت را به طور می‌آورد و هم اینکه سفت است و صفحه است. به ذهنم آمد که مقابل «لوح»، در آیات شریفه، لغت «سجل» است؛ «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ»[5] ؛ ای در قرائت دیگر «للکتاب». «سجلّ» نقطه مقابل «لوح» است.

حسن جبل می‌گوید: «لوح» لام و واو و حاء است. لام دلالت بر امتداد دارد: «ل تعلقٌ أو امتدادٌ مع استقلال أو تميز»[6]؛ امتدادش برای ما خوب است تا فعلاً جلو برویم. امتداد دارد، یک چیزی است که بُعد دارد و ممتد است. نقطه‌ای نیست. «ح احتكاكٌ بعرض وجفاف»[7]؛ عَرَض، حالت خشکیده است. کاملاً با این معنا جور در می‌آید. واو هم که به‌معنای اشتمال است. لام، یک بُعدی است که با آن جفاف و عریض بودن و صفحه بودن جمع شده است. با معنایی که مرحوم آقای مصطفوی هم فرموده‌اند، این کار ریاضی گونه ای که حسن جبل در این کتاب می‌کند، کاملاً موافق است.

شاگرد: احتکاک به چه معنا است؟

استاد: به‌معنای «صک» است. «صک» یک جور اصطکاک است. احتکاک هم همین است. وقتی شما با حالت خشونت دستتان را به هم بمالید و گرم بشود، این احتکاک است. در تلفظ حاء، یک احتکاکی در حنجره تولید می‌شود. تفاوتش با هاء، همین است. هاء بدون احتکاک است. ایشان در معنای هاء می‌گوید: «هـ فراغٌ أو إفراغ». اصلاً در فراغ، احتکاک نیست. اینها مطالبی است که ایشان گفته است. اینها مناسبت دارد. من فقط اشاره می‌کنم تا پیجویی آن با خودتان باشد. من به‌عنوان یک طلبه، فقط بهانه هستم. به اندازه‌ای که مطالعه کرده‌ام، محضر شما مطرح می‌کنم.

برکت موجود در مراجع علمی

مکرر هم گفته‌ام؛ خدا گواه است که در این چند روز طلبگی‌ام، چیزی با برکت‌تر از مراجعات چیزهایی که برخورد می‌کنیم نیست. صبح تا شب، آدم خیلی از چیزها می‌شنود؛ حدیث، آیه، لغت، مطلب و ...، می‌بیند اطلاعاتش راجع به این زیاد نیست. خب، یادداشت می‌کند. در هفته یک روز برای مراجعه بگذارد. یا شب ده دقیقه مراجعه کند. خدای متعال در این مراجعه کردن خیلی برکت قرار داده است. این یعنی یک چیزی که نعمت خدا بود به گوش شما خورد، ندیدی آن را نمی‌دانید، چرا پی این نعمتی که آمد را نگرفتی تا اطلاعات شما با این مراجعات پی در پی اضافه بشود؟! به‌خصوص لغت.

خاطرم هست؛ گاهی در آن اوائل طلبگی پیش آمده بود. کتاب عربی به عربی بود. خب، ما هم ابتدای کار بودیم. مدام باید می‌گشتیم. از این لغت به لغت دیگر باید می‌رفتیم. بعد از لغت پنجم و ششم باز به اولی بر می‌گشتیم. گاهی شده بود که طول می‌کشید. سه ساعت، چهار ساعت طول می‌کشید. این حالم کاملاً یادم هست؛ می‌گفتم این پنج-شش ساعت تلف شد! سال‌ها بعد از آن، دیدم که هیچ لحظه‌ای از آن لحظاتی که من کتاب لغت را مشغول بودم، تلف نشده است. آن وقت به خیال آدم می‌رسد که تلف شد، اما بعدها می‌بینی هر لحظه مطالعه و مراجعه شما می‌ماند و ثبت می‌شود. در آینده، آنها دست به دست هم می‌دهد. این جور نیست که شما یک چیزی که هست را رها کنید و بروید. فردا باید جوابش بدهی که این را شنیدی چرا به دنبالش نرفتی. اگر آن روز دنبالش می‌رفتی، یک چیز می‌دیدی و فردا چیز دیگری را می‌دیدی؛ در آخر کار می‌بینی ذهنت در این علمی که تو برای علم به آن جا رفته بودی، این قدر می‌توانست بلد باشد. این کار را نکردی تمام شد رفت! این کفران نعمت است. لذا مطالبی که شنیدم را به‌عنوان سر نخ محضر شما می‌دهم. ان شاء اللّٰه پیجویی شما، برعهده ذهن شریف خودتان باشد.

[1]. شيخ صدوق، التّوحيد، ج 1، ص ۷۶.

[2]. آخوند ملاصدرا، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة،ج 9، ص 129: «فإن المعرفة التامة في هذه الدنيا بذر المشاهدة التامة في الآخرة».

[3]. علامه مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج 10، ص ۲۵۲.

[4]. همان.

[5]. النبیاء، آیه ۲۰۴.

[6]. حسن جبل، المعجم الاشتقاقي المؤصل، ج 1، ص ۴۱.

[7]. همان، ص ۴۰.

بازبینی #2
ایجاد شده 7 اکتبر 2025 15:04:30 توسط ... .
به روزرسانی شده 7 اکتبر 2025 16:08:06 توسط ... .